

کودکان زرافه ای که گم شده بود

زرّافه صبح که از خواب بیدار شد، دید نه خودش هست، نه پاهای درازش، نه گردن و شکمش و نه چشمهای درشتش. ترسید. گلویش انداز ه ی يك فندق بغض کرد. دوید بیرون. بدو بدو دنبال خودش گشت.



زرّافه صبح که از خواب بیدار شد، دید نه خودش هست، نه پاهای درازش، نه گردن و شکمش و نه چشمهای درشتش. ترسید. گلویش انداز ه ی يك فندق بغض کرد. دوید بیرون. بدو بدو دنبال خودش گشت. رسید به آهو و پرسید «تو منو ندیدی؟» آهو گفت: «نه، ندیدم. چي شده؟ گم شدی؟» زرافه سرش را تکان تکان داد و گفت: «اوهوم. فکر کنم گم شدم. آره، آره. گم شدم. خیلی هم گم شدم» و گلویش به اندازه ی يك گردو بغض کرد. آهو گفت: «نترس پیدا می شی. اگه یواش یواش بگردی، خوب بگردی حتماً حتماً پیدا می شی» زرافه یواش یواش گشت. خوب گشت. پیدا نشد. رسید به گوزن و پرسید: «تو نمی دونی من کجام؟» گوزن حوصله نداشت، گفت: «نه. من از کجا باید بدونم؟ برو دنبال کارت. برو که حوصله ندارم» زرافه خواست بپرسد که چرا حوصله نداری. اما نپرسید و رفت دنبال کارش. رسید به شیر و پرسید: «تو منو ندیدی؟» شیر خندید. زرافه پرسید: «چرا می خندی؟ مگه خنده داره؟ خوبه تو هم گم بشی، من بهت بخندم؟» شیر گفت: «آخه خیلی حواست پَرته. مگه یادت نیست من دیروز تو رو خوردم. الا نم تو، تو شکم منی» زرافه پرسید: «خوردی؟ تو منو خوردی؟ آخه برای چي منو خوردی. مگه نمی دونی که من دوست ندارم حالا حالا خورده بشم؟ ها؟ مگه نمی دونی؟» و گلویش اندازه یك سیب بغض کرد. شیر گفت: «خب به من چه. می خواستی حواست را جمع کنی. می خواستی مواظب خودت باشی. می خواستی بازیگوشی نکنی تا خورده نشی» بغض زرافه که اندازه ی يك سیب شده بود، از تو گلویش پرید بیرون. زرافه گریه کرد و گفت: «آخه مگه تو نمی دونی که من به زرافه ی کوچولویم؟ مگه نمی دونی که من هنوز خیلی چیزها رو بلد نیستم. مگه نمی دونی زرافه های کوچولو باید بازی کنن، بازیگوشی کنن؟ مگه خودت کوچولو بودی بازیگوشی نمی کردی؟» شر گفت: «... خب چیزه... یعنی خب آره... م ی دونی حُب.. یعنی» زرافه گفت: «حالا زودباش. زودباش به جای حرف زدن دهنتو باز کن، بذار من پیام بیرون. دیگه هم منو نخور. آخه این که درست نیست هرکي کوچولو بود و خیلی چیزها رو هنوز یاد نگرفته بود تو بگیری بخوری شون» شیر گفت: «حُب بابا باشه. بفرما. اینم از دهنم» و دهانش را باز کرد. زرافه بیرون آمد و رفت خانه اش. نه؛ اول رفت توی چشمه خودش را شست، بعد رفت خانه اش.